

رؤیا اگر جنبه انشائی دارد (یعنی همان قیاسی است که نفس آنرا ترتیب میدهد) چه ربطی به واقع دارد، و اما اگر وجهه اخباری دارد (یعنی صورت حقایق خارجی است که در آئینه قوی منعکس میگردد). چه ربطی به موضوع (که قیاس مرتب نفس باشد) دارد !!!

(پس باید اساس را پیدا کرد)

اساس حل دوران اشکال بین انشائی یا اخباری بودن رؤیا این است که :
نخست بتوانیم به پرسش دانشمند بزرگ بلژیکی (موریس مترلینک) پاسخ دهیم که گوید :

«مغز آباکاون در حشده است یادستگاه گیرنده ۱۹۱۴» .

(سؤال مذکور خلاصه تعبیر ما میباشد، از منظور مترلینک که تحت عنوان

«مغز ما» در کتاب اندیشه‌های یک مغز بزرگ ذکر شده . ح-ق)

بیش از آنکه توجه خوانندگان گرامی را به جواب سؤال و حل اشکال معطوف سازیم لازم است شمه‌ئی از شخصیت طرح کننده سؤال یادآور شویم .
دانشمند بلژیکی یکی از بارزترین شخصیت‌های جهان دانش و نوابغ عالم بشریت میباشد. تا آنجا که ویرا «شراره نبوغ قرن بیستم» خوانند .

آثار گرانبهای وی شهره جهان است و در حدود بیست کتاب فلسفی میباشد .
که هر یک بتمام زبانهای زنده گیتی ترجمه شده و مطالعات فریبگی
اصول مندرجات این کتب بترجمه فارسی - در چهار مجموعه ممتاز (۱- اندیشه‌های
یک مغز بزرگ ۲- خداوند بزرگ و من ۳- جهان بزرگ و انسان ۴- عقل و سر نوشت)
گرد آورده شده .

بر کسون فرانسوی در تقریظ اندیشه‌های یک مغز بزرگ مینویسد :

«بعد از جهان چیزی بزرگتر از این کتاب بنظر من نرسیده !»

انشتین آلمانی (دانشمند جهانی) در شخصیت این دانشمند بلژیکی میگوید :

«شاید قرن‌ها بگذرد و در کره خاک یک کفر متفکر مانند مترلینک پیدا نشود !»

اما ما چه میگوئیم ؟

هرچند از مندرجات کتب این نویسنده شهیر پیداست که او از کلیه ادیان و فلسفه شرق و غرب (نظری و عملی) و آثار حکما و عرفای اسلام اطلاع کافی دارد با وصف حال، ویرا نمیتوان متفکر نامید بلکه بایدش متحیر خواند. زیرا در کلیه مشکلات علمی بین طرفین نفی و اثبات بحال شک و تردید متوقف مانده.

چنانکه سرانجام آن شکهای متوالی و ممتد بعد نصاب رسیده و این مرد پرشور را بدریای بهت و حیرت فرو برده است!

هرچند بمقتضای عدل الهی جنون طالبان حقیقت جنون عادی نیست بلکه عبارت است از حالت وله: که آن آرمان دل شیدا و درمان درد اهل معرفت میباشد که در میقات وصول بحق یعنی شهود جمال ازل و حسن مطلق دست میدهد.

«فنجلی ربه للجبل فخر موساصعقا»

گفت لقمان سرخسی کای آه
پیرم و سرگشته و گم کرده راه
من بسی دلگشته ام شادیم بخش
پیر گشتم خط آزادیم بخش
بنده می که پیر شد شادش کنند
پس خطش بدهند و آزادش کنند

وخی آمد کای حرم را خاص خاص
هر که او از بندگی خواهد خلاص
محو گردد عقل و تکلیفش بهم
ترك گیر این هر دورا در نه قدم
گفت آنها من ترا خواهم مدام
عقل و تکلیفم نباید والسلام
پس ز تکلیف و ز عقل آمد برون
پای کوبان دست میزد در جنون
گفت اکنون من ندانم کیستم؟
بنده باری نیستم پس چیستم؟
بندگی شد محو و آزادی نماند:
ذره می درد دل غم و شادی نماند
من ندانم تو منم یا من تو می
محو گشتم در تو و گم شد دو می
(منوی - معنوی - مولوی رح)

این بود شمه می از وصف حال دانشمند بلژیکی و اما اینکه «معنی: آیامغز کانون فروزنده است بادستگاه گیرنده» باید دانست که: طرفین این سؤال مبدع نظریه طبیعین و عقیده آهیین میباشد.